

شهید اصغر شهریاری



ازتبار علی
سازمانه جامع سرداران و دو هزار شهید استان بوشهر

غلامشاه	نام پدر
۱۳۴۹/۰۵/۰۱	تاریخ تولد
بوشهر - دشتستان	محل تولد
۱۳۶۵/۱۰/۰۴	تاریخ شهادت
ام الرصاص	محل شهادت
رزمنده	مسئولیت
بسیج	نوع عضویت
دانش آموز	شغل
دوره دبیرستان	تحصیلات
طلحه	مدفن

زندگینامه

شهید سرافراز اصغر شهریاری یکی از دیگر از مردانی است که پرچم سرخ شهادت را برافراشت تا پرچم های بردگی و اسارات انسان قرن بیست و یکم بر زمین نقش بندد. راز خون او، فریاد بلندی شد تا حنجره های زمان آن را فریاد کشد. و فریاد عدالت خواهی را به مظهر عدالت حضرت مهدی(عج) رساند. همان مولود مبارک ۱۵ شعبان که در راه است و صدای گام های استوارش از نزدیکی بگوش می رسد. همان مولودی که به خون خواهی همه شهیدان تاریخ قیام خواهد کرد. آن شهید سعید در تاریخ ۱۳۴۹/۵/۱ در روستای طلحه چشم به جهان گشود تا یک بار دیگر آسمان طلحه را به انجم و اقمار آسمانی خود منور گرداند. پدر آن شهید غلام شاه شهریاری نام دارد و مادر آن بزرگوار نازبانو بهرامی پدر و مادری سخت مهربان که اینک غبار زمان برف پیری بر قامتشان نشاند. است پدر و مادری که اسوه اینار و فداکاری شدند و رضایت خدا را برای خود طلبیدند. پدر و مادری که فرزند خود را به مهمانی آفتاب فرا خواندند و می دانیم که آفتاب را با نور و روشنایی الفتی دیرینه است آن شهید دوران تحصیلی دبستان را با موفقیت به پایان رسانید و دوران راهنمایی را نیز در روستای هم جوار فاریاب سپری می نماید. دوری طاقت فرسا که باید مسیر چندین کیلومتری راروزانه طی نمود تا از تحصیل باز نماند. پس از پایان مراحل تحصیل در این دوره مدرسه را ترک می نماید و در مدرسه بسیج ثبت نام می نماید. همان مدرسه ای که امام بزرگوارمان از آن به عنوان «مدرسه عشق» یاد می کند. «بسیج مدرسه عشق است» او در مدرسه عشق نیز شاگردی ممتاز می گردد. پایگاه مقاومت ۱۵ خرداد طلحه امروز قدم گاه مردان بزرگی است مردانی که عزت و آزادی را به ازای خون های به ناحق ریخته بدست آوردند. درود و سلام بر آن پایگاه مقاومت که تا هنوز اسوه مقاومت است. درود و سلام بر بسیجیان آن پایگاه و فرماندهان حال و آینده آن شهید شهریاری در سال ۶۱ به عضویت بسیج این پایگاه در می آید و در دو مرحله به جبهه اعزام می گردد. سرانجام نیز پس از خلق رشادت های فراوان در عملیات کربلای ۴ به محاصره کامل دشمن بعثی در می آید و با لو رفتن عملیات به طرز فجیعی و بدست شقی ترین بندگان شیطان در جبهه اروند رود به شهادت می رسد.

صفات اخلاقی شهید:

شهید شهریاری روح بلندی داشت و مظهر تقوی بود. آن شهید با مکاتباتی که با «انتشارات راه حق» واقع در شهر قم داشت نسبت به خودسازی اهتمامی خاص داشت. او در جهاد اکبر بر نفس خود غالب گشته بود. و تا نفس از غلبه شیطان به تسخیر خود نکشی راهی به مراتب قرب می یابی؟ جهاد اصغر که سلاح جنگی را در دست می نشاند جهادی است که از جان جهاد اکبر نشأت می گیرد و پاداشی شهادت در مقابله با هوای نفس بدست می آید. عمر کوتاه آن شهید توأم با برکت های فراوان بود. پدر شهید که خود کشاورز است و اکثر اوقات در زمین های مزروعی بسر می برد خاطرات فراوانی از فرزند خود به یادگار دارد. خاطراتی که دوش به دوش پدر در زمین های اطراف طلحه تکرار گشته است. چه خاک هایی که با دستان مبارک آن شهید جا به جا گشته به یقین ذرات خاک هایی که بر جبین او نقش بسته است شاهدانی است که در قیامت بر اعمال نیک او گواهی خواهند داد.

همر زمان شهید عبارتند از: نعمت جوکار، نوشاد فولادی، حمید محبی، غلام رضا اسدی، علی اترابه و ... تا هنوز این عزیزان بر نام و یاد او و رفتار شایسته او ایمان راسخ دارند و از او به نیکی سخن می رانند.

خلاصه چه بگویم! شرط ورود در بیان صفات آن شهید اخلاصی که ما را از آن نصیبی نیست. آن شهید مظهر فداکاری بود در ایام حضور جبهه در جبهه نیز سخت ترین امور را به خود واگذار می کرد. هرگز در لفافه سخن نمی گفته. صریح اللهجه بود و سنجیده. خود را خدمت گزار دیگران می دانست و در صحبت های خود سخن را به درازا نمی کشید. کم حرف بود بیشتر عمل می کرد تا حرف بزند. شجاعت او را تنها کسانی به یادگار دارند که دوران دفاع

مقدس هم‌رزم او بوده‌اند. به هیچ قانع بود هرگز دیده نشد که از زندگی با سر لجاجت بر خورد نماید. بسیار شکر گزار نعمت‌های خدا بود و همیشه دو دعا بر لب داشت یکی طلب مغفرت از خدا و دوم آرزوی شهادت‌ما خاکیان آرزوی دوم او را شاهد بوده ایم. به یقین طلب مغفرت را نیز آن غفار پذیرفته است.

وصیت نامه

پروردگارا این وصیت نامه را در حالی می نویسم که با کوله باری از گناه را به هیچ جا نبرده ام فقط به درگاه تو آمده ام زیرا که در رحمت و بخشایش تو همیشه باز است و مهر تو چنان است که بنده ای که روی به سوی تو آورده بخشیده ای من می روم تا شاید کمی از مسئولیت بزرگی که بر دوش خود احساس می کنم نسبت به دینم و جامعه اسلامی خودم ادا کنم. خدایا تنها معبود و معشوقم تویی، تو که هر کس تو را شناخت عاشقت شد و دست از همه چیز کشید و به سوی تو شتافت اما شما خواهران و برادران از رفتن فرزندانمان به جبهه خودراری نکنید که فردای قیامت جواب خداوند را چه می دهید.

مصاحبه

گفتگوی کوتاه با پدر شهید:

«شهید فرزند سوم خانواده بود و نام او را پدر بزرگ ایشان انتخاب نمودند. ایشان از همان دوران کودکی با سایر فرزندانم متفاوت بود. او همیشه با چوب اسلحه می ساخت و اسباب بازی او نیز اسلحه بود و وقتی می پرسیدیم چرا این قدر اسلحه دوست داری؟ می گفت: «می خواهم با دزدان بجنگم» آری منظور او همان سارقان شرافت و انسانیت بود که دیدیم چگونه جان خود را نثار حیثیت اسلام نمود.

آن شهید علاقه خاصی به قرآن کریم داشت و در زمان های فراغت قرآن را مطالعه می کرد. او نزد پدر بزرگ خود شهریار شهرباری می رفت و قرآن را فرا می گرفت. او به خانواده خود بالاخص خواهرش علاقه زیادی داشته. همیشه ایام که به مسافرت می رفت برای خواهران خود هدیه ای می گرفت تا آنها را از خود راضی نگه دارد. گرچه خواهران او چشم داشتی به هدیه نداشتند. علاقه زیادی به تشییع جنازه شهداء داشت و تا ۴۰ روز تمام از سرکشی به خانواده شهدا پس از شهادتشان دست نمی کشید.

ناگفته های پدر:

«یک شب در عالم خواب، خواب دیدم که از کوهپایه به خانه بر می گردم. ناگهان دیدم که راه عبور و مرور را آب برده است. هر کاری کردم نتوانستم به خانه مراجعت کنم. کمک خواستم ولی کسی صدایم را نمی شنید. ناگاه فرزندم شهید شهرباری از راه رسید و به من کمک کرد. آن شهید تکه آهنی به دست من داد و سر دیگر آن را خودش گرفت و مرا از دره وحشتناک نجات داد و راه را بر من هموار نمود تا نجات یافتم. بعد از آن که به کربلای معلی و عتبات عالیات مشرف شدم پی بردم که مقصود خواب باز شدن راه کربلا بوده است که توسط مقام شهیدان بدان اماکن متبرکه راه یافته ام.»

مادر شهید نیز از شهید می گوید:

«خواب دیدم در منزل نشسته بودم ناگاه دو زن بر من وارد شدند که نقاب بر چهره داشتند. یکی از زنان که بسیار نورانی بود نقاب از چهره برداشت و قاب عکس فرزند شهیدم را برداشت و گفت: «این عکس متعلق به من است فرزندت نیز روزگاری بر تو وارد خواهد شد و رفت.»»

آن شهید به مدت ده سال و شش ماه مفقود بود. ما دیگر باور نداشتیم که حتی جسد فرزندمان را نیز به ما برگردانند. در روز تشییع آن شهید نیز در حالی که در میان انبوه عزاداران مشغول راه رفتن بودم صحنه ای مرا به خود جذب کرد. صحنه ای که صدها نفر شاهد آن بودند. در میان خیل عزاداران بلبلای آمد و بر سر ما نشست. سپس پرواز کرد و به خانه ما رفت و مجدداً به دیوار خانه ما نشست. عده ای بلبل را گرفتند و در قفس نمودند ولی اجازه ندادند که بلبل محبوس باشد و آن را به یک باغ بردیم و رهایش کردیم.

مادر شهید خواب دیگری نیز نقل می نماید او می گوید: «در خواب لشکری را دیدم که از آسمان به زمین می آیند. لشکری سراپا نور بر من وارد شدند. مسئول لشکر گفت: آیا می خواهی بدانی فرزندت بدست چه کسی به

شهادت می رسد؟ من گفتم طاقت شنیدن این کلام را ندارم آنها نیز در پاسخ من دیگر چیزی نگفتند و مجدداً به آسمان مراجعت نمودند. این در حالی بود که هنوز اطلاعی از فرزندان در دست نداشتیم.»



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران